

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
فرانکفورت – 15 اگست 2013

لطیف جان لندری، دو سال پس از خاموشی



مرحوم خواجه عبداللطیف صدیقی لندری
(شاه آغا لندری)

ساعت یازده و یازده روز هشتم اگست 2011 بود که فرزندان ارجمند لطیف جان لندری، این ایمیل را برایم فرستادند:

"سلام معروفی صاحب! پدرجانم جان خود را به حق سپرد."

شاعر وارسته و پاکدل، "خواجه عبداللطیف صدیقی لندری"، که او را همیشه "لطیف جان" و یا "شاه آغای لندری" خطاب میکردم، در همین روز و ساعت با جهان فانی وداع کرد. لطیف جان بعد از مجادله بی امان با ناخوشی بی درمان سرطان، در حالی مغلوب این بیماری گردید، که پیوسته میگفت:

"خدا مره از آغوش فامیلم جدا نکنه!!!"

اما تقدیر کار خود را کرد و تدبیر طبیبان حاذق هیچ کدام جایی را نگرفت.

لطیف جان در حالی که از همان اول، از ابتلاء به این مرض جانکاه آگاه بود، برای تسلی خاطر فامیل و دلاسانی دوستان خود - از جمله این دوست - همیشه درد خود را کتمان میکرد و از بهبود نسبی صحت خود حکایت میکرد. تا اینکه روزی که قوایش به تحلیل رسیده بود، در حالی که از سستی بدن نالش میکرد، اشکریزان در تلفون برایم گفت:

"ماروفی صایب، مه از جای خود خیسته نمیتانم و عادل از زیر قولم میگره، تا استاده شوم."

لطیف جان، خانم عزیز خود "عادله جان" را از روی تحبیب "عادل" میگفت.

لطیف جان از همان وهله اول اطلاع یافتن از مرض علاج ناپذیر خود، در پی برآمد، تا آخرین کارهای انجام نشده را انجام دهد. اولاً وصیتنامه خود را نوشت و از طریق صفحه محبوب خود، پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، که با عشق و علاقه با آن همکاری میکرد، و آن را مختصراً "افغان آزاد" مینامید، به نشر سپرد. وی بعداً در صدد گشت تا چار مجموعه شعری خود را در یک مجلد طبع کند. ازین دوست و برادر خود خواست، تا از یکطرف بر کتاب قطور شعریش تقریظ بنویسد و از طرفی خواهش کرد تا نامی بر آن بگذارد و من نام این کتاب را به اقتفاء از کتاب معروف "چهار مقاله عروضی" - که از افتخارات ادبی وطن محبوب خود ماست - به نام "چهار مجموعه شعری لندی" - یاد کردم. هر چار مجموعه شعری قبلاً جدا جدا به ویرایش و تصحیح عروضی این درویش رسیده بود؛ به استثنای چند قطعه شعر که برایم رؤیت داده نشده، و با اشکالات گردید، و لطیف جان، این کتاب بزرگ را که در واقع کارنامه شعری وی بود، لاقل در زندگی خود دید و از جمله یکی را تحفه گویا به این دوست خود فرستاد و از وصول آن اطمینان حاصل کرد.

لطیف جان قریحه لطیف داشت و در گفتن شعر مشکلی نداشت. زود و در عرض چند لحظه شعر میگفت و بعد برای تصحیح برایم میفرستاد. بعدها چنان شده بود، که وی اشعار جدید خود را از طریق تلفون برایم میخواند و من آنها را تصحیح میکردم.

لطیف جان طبع روان داشت و همیشه میگفت، که این اشعار برایم الهام میشوند. و حیف که لطیف جان جلو مشکلات عروضی را در شعر خود کمتر گرفته میتوانست. ولی صادقانه و صمیمانه تقاضاء میکرد تا این دوست به تصحیح عروضی اشعارش بپردازد و همیشه میگفت:

"ماروفی صایب، هر قدر که در شعرم دست بزنی، به همان اندازه خوش میشم، چون میفامم که این کار سطح اشعار مرا بالا میبره."

لطیف جان للندری با تمام وجود خود برای پورتال شعر میگفت و در یک و نیم سال اول همکاری خود، که مشکل صحی نداشت، هیچ روزی نشد که پورتال را بدون شعر جدید بگذارد. اینک غزلی را که به مناسبت یکسالگی پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" سروده بود و در همان وقت در پورتال منتشر گردید، از نظر خوانندگان ارجمند میگذرانم:

سایتِ آزادهٔ ما گوهر گویا دارد

به تقریب یکسالگی سایت پر افتخار "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"

سایتِ آزادهٔ ما گوهر گویا دارد	در دبستان سخیل سنبل بویا دارد
تا دمد روح به افسرده تن هموطنان	فیض میبارد و انفاس مسیحا دارد
غم و اندوه وطن میکند القا به همه	بهر بیداری ما شور و نواها دارد
پردهٔ ظلمت و پسمانی دیرینهٔ ما	بدر، نور دهد، معجز عیسا دارد
هست او قافله سالار ره گمشدگان	کاروانش ره امروز به فردا دارد
تا شود سبز و طری دامن کهسار وطن	گل دهد، گل بخرد، هدیهٔ گلها دارد
بهر ابنای وطن هدیه کند عشق وطن	بهترین گوهر رخشندهٔ زیبا دارد
آن غریبی که بود غرقه به دریای عطش	ماجرای دل غمدیده و شیدا دارد
خدمت و دوستی و مهر و وفا پیشهٔ اوست	شوق همدردی هر بیکس و تنها دارد
نوجوان غرقه به خون و دل مادر داغ است	غم این مادر ماتم زدهٔ ما دارد
هموطن سوزد و در آتش صد کین و نفاق	شکوه از دشمن خونخواره به دنیا دارد
بهر هر بیوه و غمدیده گلو پاره کند	بهر فریاد دل خسته، نواها دارد
غم امروز خورد، پردهٔ دیروز درد	بهر فردای نوین، شورش و غوغا دارد
هم و غم بذل کند، در ره بیداری ما	فکر آبادی و آزادی دل ها دارد
تا کند پیکر افسرده دلان زنده و حی	رخ یوسف، دم عیسی، یسدا بیضا دارد

این غزل هدیهٔ او کرد لطیف از سر صدق
آن چه گفتم ز ثنائیش، به خدا جا دارد

یاد لطیف جان للندری گرامی باد و خاطره اش هرگز فراموش مباد!!!